



المنة لله تعالى شانه و اعظم برهانه

که رساله معروف و مجتزه خوش اسلوب المسمى به

تنوير القلوب

از احسن تصانيف عالم في مثل فاضل في ددل والا مذاقب عالي مذاقب كاشف دقائق سلوك

و عرفان واقف حقائق كشاف ايقان به سالک مساک مستقيم صاحب راي سليم

جناب مولانا شيخ عبد الكريم خان بهادر

مستخلص بنماكي : سيو جي محسنيت فریدپور

صانه الله عن شروز الزمان والذهور



در مطبع مظهر العجائب المعروف به اردو نائيد پريس

ملوكه

مولوي كبير الدين احمد

بافتلہ وگوانی اقل العباد

مولوي بخش فغولہ سردوانی منبجر و مهتم مطبع

طبع پوهيد



لکھنؤ ۱۲۹۴ھ ۱۲۹۵ھ ۱۲۹۶ھ ۱۲۹۷ھ ۱۲۹۸ھ ۱۲۹۹ھ ۱۳۰۰ھ ۱۳۰۱ھ ۱۳۰۲ھ ۱۳۰۳ھ ۱۳۰۴ھ ۱۳۰۵ھ ۱۳۰۶ھ ۱۳۰۷ھ ۱۳۰۸ھ ۱۳۰۹ھ ۱۳۱۰ھ ۱۳۱۱ھ ۱۳۱۲ھ ۱۳۱۳ھ ۱۳۱۴ھ ۱۳۱۵ھ ۱۳۱۶ھ ۱۳۱۷ھ ۱۳۱۸ھ ۱۳۱۹ھ ۱۳۲۰ھ ۱۳۲۱ھ ۱۳۲۲ھ ۱۳۲۳ھ ۱۳۲۴ھ ۱۳۲۵ھ ۱۳۲۶ھ ۱۳۲۷ھ ۱۳۲۸ھ ۱۳۲۹ھ ۱۳۳۰ھ ۱۳۳۱ھ ۱۳۳۲ھ ۱۳۳۳ھ ۱۳۳۴ھ ۱۳۳۵ھ ۱۳۳۶ھ ۱۳۳۷ھ ۱۳۳۸ھ ۱۳۳۹ھ ۱۳۴۰ھ ۱۳۴۱ھ ۱۳۴۲ھ ۱۳۴۳ھ ۱۳۴۴ھ ۱۳۴۵ھ ۱۳۴۶ھ ۱۳۴۷ھ ۱۳۴۸ھ ۱۳۴۹ھ ۱۳۵۰ھ ۱۳۵۱ھ ۱۳۵۲ھ ۱۳۵۳ھ ۱۳۵۴ھ ۱۳۵۵ھ ۱۳۵۶ھ ۱۳۵۷ھ ۱۳۵۸ھ ۱۳۵۹ھ ۱۳۶۰ھ ۱۳۶۱ھ ۱۳۶۲ھ ۱۳۶۳ھ ۱۳۶۴ھ ۱۳۶۵ھ ۱۳۶۶ھ ۱۳۶۷ھ ۱۳۶۸ھ ۱۳۶۹ھ ۱۳۷۰ھ ۱۳۷۱ھ ۱۳۷۲ھ ۱۳۷۳ھ ۱۳۷۴ھ ۱۳۷۵ھ ۱۳۷۶ھ ۱۳۷۷ھ ۱۳۷۸ھ ۱۳۷۹ھ ۱۳۸۰ھ ۱۳۸۱ھ ۱۳۸۲ھ ۱۳۸۳ھ ۱۳۸۴ھ ۱۳۸۵ھ ۱۳۸۶ھ ۱۳۸۷ھ ۱۳۸۸ھ ۱۳۸۹ھ ۱۳۹۰ھ ۱۳۹۱ھ ۱۳۹۲ھ ۱۳۹۳ھ ۱۳۹۴ھ ۱۳۹۵ھ ۱۳۹۶ھ ۱۳۹۷ھ ۱۳۹۸ھ ۱۳۹۹ھ ۱۴۰۰ھ

Cal. C. 122

المنة لله تعالى شانه و اعظام برهانه

ده رساله مرغوب و خنده خوتن اسلوب المسمى به

تنوير القلوب

ار احسن تصانيف عالم به عقل فاضل به تدل ولا حدقب مانى عداصب كاشف دق بون ساروب

و عرفان و نف حقائق كشف و ايمان — مالك مسلك مستقيم صاحب راسه سليم

جناب مولانا شيخ عبد الكريم خان بهادر

متمنخلص بنگال كى ديهوتى بمكسريست فريديور

صانه الله عن شرور الزمان والفسور



در مطبع مظهر المعجائب المعروف به آره و تاليف پارس

مملوكه

مولوى كبير الدين احمد

باهتمام و ذكوانى اهل العباد

مولوى بخش غفرله الله بردوانى منبجر و مهتم مطبع

حاه طبع پوشيد

كلذاه ۶ ذى الحجه ۱۲۹۴ هـ ۱۲۹۴ هـ جري — ۱۲ دسمبر ۱۸۷۷ ع

579349





الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - وَالْمَعْدُونَ بِالْمَحَامِدِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَلِكِ
يَوْمِ الدِّينِ - وَفِي كُلِّ حَالٍ وَ مَأَلِ أَيَّامِكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ ، شعور
قريب القلب من وجع الذنوب • نحيل الجسم يشق بالتحبيب
وغير لونه خوف شديد • لما يلتأ من طول الكرب
ينادي بالتضرع يا الهى • اقلنى صررتى واستر عيوبى
فزعت الى الخلائق مستغيثا • ولم ار فى الخلائق من عجب
وانت تجيب من يدهوك ربي • وتشكف صدره بمدك يا حبيبى
ونصلى على خاتم الرسل الهادى المهدي الذى هدانا الى خير
الدعاء اهدنا الصراط المستقيم - والمعروف فى حظيرة القدس من
خالقنا كى يخلق عظيم . والمتفضل فى جلايب الشهود من ما اره لنا ك
الارحمة للعلمين - والواهب لامته بلا فرض وعوض صراط الذين
انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين ، شعر
حبيب ليس يعدله حبيب • وما لسواه فى قلبى نصيب

حبیب فاب من عینی و جسمی • و من قلبی حبیب لا یدیب
 و الصلوٰۃ علی آلہ و اصحابہ الذین بہم نلا لآ فرۃ الحق و اشرق
 وجہ الدین - و اضمحل دجی الباطل و لمع نور البقیین - و السلام علیہم
 الاطہار - و خلفائہ من الاخوان و الاصهار - و جمیع المهاجرین و
 الانصار - اللہم امطر علیہم شائب و صوانک و جازہم احسن الجزاء
 بیوم الدین ،

بعد هذا

دانستی است - کہ بہ فحوا می کلام معجز نظام نص قرآنی و آیت سبع
 ستانی و نظم واجب التعمیر و التکریم - لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ
 تَقْوِیْمٍ - نوع انسان مخلوق با حسن صورت و مجسم بہ جمیع کمالات صوری
 و معنویست - و مظهر اتم و اکمال فیض ما ستانی - و بیست و شش محققین حقیقت
 حسن تقویم انسانی آن است - کہ او تعالی جل شانہ انسان را بصورت
 او صاف کائنات آراستہ گردانیدہ بخلاصہ اختصاص مہدات شرف
 اختصاص بخشید - تا نمودار جمیع موجودات باشد در عالمی و سفلی
 و مملکی و ملکوتی - مخلوقات ارضی و سماوی مظهر نور و ذرہ انوار پر تو
 سید الابرار عم اند - و ذات بابرکات آن عاشر شربشکل نوع
 انسانی موجود وجود الکلون گردیدہ بفیوض وجود متبرک خویش بر ادنی
 و اطای انواع دیگر کمال انسان را شرف و کرامت بخشیدہ -
 لا کلام فیہ ،

• شعر •

• بدرون نست مصری کہ نولی شکر ستانش •

- چه فهم است اگر ز بیرون بدرشکر نداری •
- شده ام قلام صورت برشال بت پرستان •
- تو چه بوسنی و لیکن سوی خود نظر نداری •
- بخرا جمال خود را بچو در آینه بر بینی •
- بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری •

خصوصاً شراذت و کرامتی که انسان کن ظلوه اجهولا را
 فیما بین انواع دیگر حامل وقت است - بر حسب قول تعالی - خَلَقَ
 الْإِنْسَانَ وَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ - از پر تو علم در است و علم وراثت حاصل است -
 سیدنا آدم علم سجود ملائکه بحسب الطاعات و محقق العبادات گردیده -
 سپس - وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا - تفضل علم است که انسان را
 بر مخلوقات شتی مفضل نموده - و انسانیکه از علوم رسمی در است -
 و علوم حقیقت و وراثت مبر است از نصیب این فضیلت تهن داسی با
 نصیب است - و آن انسان برشال دیگر حیوانات است - لاریب فیه ،
 پوشیده مباد - که شرف شی ایا بذاته است یا بغیره - و نزد غنای
 بر ممال و نخل علم ذوات شرفین است - چه خود بذاته علم مشرف و
 عزیز است و عالم را مشرف و معزز الکناست میگردد اند - علم غذای
 روح است و لذت روحانی - بخلاف لذت دنیوی که دافع آلام واقع
 الحال است و مذهب قوت ایمانی ،

فقم بعلم لا ینبغی له بدلا • فالناس موتی و اهل العلم اعباء
 گو از طبایع بعضی ناهل علم فناع میگردد - که آن قصور ناهل
 است ز نفس علم ،

گردد بید بر روز شبیره چشم . چشما آفتاب را چه گناه

لقوله عم - واضع العلم عند غير اهله كمقادير الخنازير الجواهر واللؤلؤ والذهب
ولما في شرح القانون للشيخ الرئيس - وما احسن قول
افلاطون ان الفضيلة تستحيل في نفس الرديئة رذيلة كما تستحيل الغذاء
الصالح في نفس السقيم الى الفساد - و نظائر مشر بر ديدانه قيق
اهل تحقيق روشن و سهرين بوده است - علم حبيب است نفس
انسانی را در حالی و جسمانی لقولهم - العلم حبيب في العزوبة و رفیق
في الغربة و انيس في الكربة و صديق في العربة و رافع لاحلام التجرد
و اليحشة و صوید الى ان یوصل الى الحق تحقیقا - علمای شریعت
وارث انبیاءند - چرا که ارث و ترک نبوت در اہم و دنا نیست
تواند شدن - جز علم و حکمت - از ان است که علمای دین و حکمای
شرع متین وارث انبیاء علیہم السلام اند و مستحق ترک نبوت -
لقوله عم - ان العلماء و رثة الانبياء و ان الانبياء لم یورثوا دینارا ولا درهما
وانما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر - الحديث - و لقولهم - العلم
دواء القلوب و شفاء الذنوب و نعم الحارس و الفارس - اگر در ای ربه
نبوت ربه ذی شرف دیگر می بود لاکلام آن ربه ربه علم میشد -
چرا که - لا شرف فوق الشرف

و در مقبت علم آیات کثیره و احادیث لاتعد ولا تحصى وارد است -
چون قوله تعالی - رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا - آه - و - ان في ذلك لآيات للعالمين -
و قوله عم - من جاءه الموت وهو يطلب العلم ليحیی به الاسلام فبينه و
بين النبيين درجة واحدة في الجنة - الحديث - و - تدارس العلم ساعة

من اللبیب خیر من احيائها - و قوله عم - قليل العلم خیر من كثير العباداة -
 و قال النووي فی شرح صحيح المسلم - الاشتغال بالعلم من افضل
 القرب و اجل الطاعات و الواع الخیر و كذا العبادات و ادنى ما انقضت
 فيه نفائس الاوقات ،

و در تعریف و تعیین علم فرض فیما بین شرذمه علماء و جماهير حكما اختلاف
 كثيره واقع است - علماء شریعت علم ظاهر شریعت را از علم تعالیم الفرض
 مراد گرفته اند - لقوله عم - العلم ثلثة آية محكمة او سنة قائمة او فریضة
 عادلة و ما كان سوى ذلك فهو فضول - و علماء صوفیه علم قلب و معرفت
 الخواطر - و اهل حق علم مكاشفه - تجویز ساخته اند ،

علماء شریعت می فرمایند - که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر لیله البدر
 است بر مائر کواکب - و روز قیامت عابد را بدخول جنت اجازت
 خواهد گشت و عالم را حکم توقف از دخول جنت خواهد شد برای شفاعت
 خلق - لقوله عم فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلته البدر علی
 مائر الكواکب - و قوله عم - یجاء بالعالم و العابد فیقال للعابد ادخل الجنة
 و یقال للعالم قف حتی تشفع للناس - و مراد از قمر در حدیث
 ما سبق نور عالم است مستفاض از انوار ذات رحالت مآب -
 چون ذات شریعش شمس است مستفاض از نور الانوار کبریائی -
 و نور زاهد نور کواکب است مستجلی بذات خویش - و هم نور عالم علم
 فیض شخص ذوات دیگران است - سندی فرموده - • بیست •

• گفت این گاهم خویشتن بدرمی برد ز موج •

• دان معنی میکند که بگیرد غریق را •

و از عالم کسی مراد است - که بعد از تحصیل علم اکتفا به عبادت
 ضروری از فراغ و سخن موکده نکرده صرف اوقات با اشتغال علم
 به تعلیم و تعقیف و جز آن نماید - و کار وی نشر علم و ترویج دین است -
 و مراد عابد آنکه - بعد از تحصیل علم اشتغال وی به عبادت است
 و اوقات وی همواره بدان - هر که به منشأ - من تَزِدُّهُ بِلا علم فقد تَزِدُّهُ
 عن جاهل رد و باطل است - لِمَا فِي الْقِسْطِ الْمَلَانِي - وَالْعَمَلُ بِلا حِلْمٍ لَا يَسْمُو
 عملاً بل هورِدُّ و باطل ،

بالحمد خداوند کریم هرگاه انسان را بوساطت علم مشرف کائنات
 فرموده باید که انسان ادای شکر این عطیه منعم حقیقی کند - و در
 ضرورت تحت الثرامی وَ دَدْنَا لَهُ أَشْفَلَ السَّافِلِينَ افتاد نیست - إِلَّا
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ که به نتیجه شکرگزاریهما بحر امی - فَلَهُمْ
 أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مستحود و محمود مومنین اند - و لنعم ما قیل - که غایت
 نتیجه علم عمل است - و تَزِدُّهُ آن زاد الاخرت - لقولهم - فَمَنْ ظَفَرَهُ سَعْدٌ
 وَمَنْ فَاتَهُ خَيْسَرٌ ،

علم منقسم بدو قسم است - اولاً - علم شرعی و مقاصد دینی - چون علم
 فقه - و اصول فقه - و علم قرآن - و علم حدیث - و علم توحید - و علوم سباده می آن -
 چون لغت - و صرف و نحو - و بلاغت - که این علم به مجموع و باقسامه مقرون
 باعمال و اخلاق است - و ازین است که این علم را علم دراشت نامند ،
 ثانیاً - علوم باطن - چون تهذیب نفس که باقلماع اخلاق مذموم و شایع مثل
 محب - و ریاء - و غیبت - و جز آن نفس منکی گردد - و منصف باخلاق محمده ارضیه
 محمدیه عم شود - و نیز انواع علم مکاشفه - و این علم را علم حقیقت و علم وراثت نامند -

و در شرح مکاشفه علماء گفتگو کرده اند - فی القسط المانی فی شرح
 المکاشفة - وهی نور یظهر فی القلب عند ترکیبته فتظهر به المعانی
 المعجزة فیتحصل له المعرفة بالله تعالی و اسمائه وصفاته و کتبه و رساله
 و تنکشف له الامتار عن مخبات الاصرار - و قال بعض العارفين -
 من لم یکن له من هذا العلم شیء أخشى علیه سوء الخاتمة و ادنی
 النصیب منه التصدیق به و نسلیمه لأهله - و ذاک سر لاهل العلم
 ینکشف - و غرض از حصول علم سبحت عند نزد فریقین (یعنی ارباب
 علم در اینست) و اصحاب علم در اینست (معرفت او تعالی است سبحانه
 کما قال مدر الشهید - انما المقصود من العلم و التعالیم و التعلیم معرفة
 الله تعالی و سبحانه و هی فایة الغایات و رأس انواع السعادات - و هو
 الکمال المطلوب من علم الثابت بالادلة - و تازمانیکه نصیب علم نصیب
 نفس انسانی نیست نصیب خشیه الله نیز (که اعظم رکن شرعی
 است) غیر ممکن الحصول بوده است - ازینجا خداوند کریم فرموده -
 إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - آه - و در حدیث شریف آمده -
 اهلکم اخشاکم بالله - و شرح آن مولوی معنوی فرموده ، نظم
 لا تخافوا ربه ترسیده است • هر که می ترسد مبارک بنده است
 خوف و خشیت خاص دانیان بود • هر که دانان نیست کسی ترسان بود
 ترسگاری رسنگاری آورد • هر که درد آرد عوض درمان برد
 مامور و مکلف شرعی تا از کیفیت مامورات و منهیات و رفعت
 و عظمت آمر کما لا بدله من العلم آگاهی ندارد - از خوف و رجا خبری
 نخواهد داشت - و علم با سردار او امر خشوع و خضوع پیدا میکند بدل

مکلف - کمالاً بیضفیی هند ذوق حلیم - علما صوفیه می فرمایند که آگاهی از امر و
 حال امر نخستین از ایتیان امر ضروری است - که بیست و رعب امر و خواستن
 در رغبت بر ایتیان امر از ان حاصل شود - و مزاق معنی لا تقربوا الصلوات الا
 بخصور القلب - بتماوب مؤمنین به نیکوترین صورتها صورت بست
 گردد - پس بحاصل محمول این قضیه 'موجبه' کبیره واجب ترین افتاده که
 مسلمانان نخستین باسرا از موزه ادا امر و نکات مخصوصه نواهی
 و اقلیبی شایسته پیدا کنند - تا بشروع و خضوع و هول و ترسگاری با ایتیان
 و اجتناب مرتکب باشند - و سماعت ابدی بخود حاصل کنند -
 و خود را داران از نکال ایزدی سازند - لحاظ برین تعلیم و تعلم
 عام نادمی الغیر و مانع الشر عموم مؤمنین و کافه مسلمانان را ضروری
 و لابدیست - و ظاهر است - که بسیاری از اخوان دین از بهره اصدی
 بی بهره گیها میدارند - و بزبان فارسی این گونه کتب این فن قلیلی
 الوجود و کثیر الضرورت است

لاجرم بنده فعیف خاکهای علما حرمی و حنفی - عبد الکریم خاکی - ابن
 شیح عبد العظیم ابن شیح محمد فائق ابن شیح محمد صادق المرعومین
 المعنورین رهی الله عنهم و رضوا عنه الایحیی پوری مسائل مفتی -
 عبادات محضه با حکمت فاضله آن از کتب مستداوه علماء این فن حکایت
 و نالیغافراهم ساخته و مستنبط نموده خالصه لوجه الله تعالی و تقدس
 درج این ادراک چند نمود - و این مولفه را مشیه لله مزوجل
تنویر القلوب موسوم ساختند و این تنویر مشتمل است
 بر پرتوها که عبارت از ابواب این کتاب است - و درین از جمله

صرف دلائل ببحث عنهای فقہار رضی اللہ عنہم مذکور است - در اینجا
از ضروریات مبادی علم به مسائل عبادات است بیشتر به نیز
تسطیر در آرد - و خانمہ این کتاب مجموع است بشرح اسماء
حسنی کہ خانمہ تحریر و تفسیر بر آن است ،

بیت
ہر کہ خواند دعا طمع دارم * ز آنکہ من بندہ گنہگارم
ان اللہ ولی التوفیق وهو خیر رفیق وهو حمی و نعم الوکیل
نعم المولی و نعم النصیر ،

بیت
یا قدیماً قد تفرّد * بالبقاہب لی رضاک
عبدک عبدالکریم * مالہ مولی سواک
فاغفر لغاوتہا وارحم لسامعہا لقد سألتک یا ذا الجود والکرم - اللہم
زدنی علماً نافعاً وارزقنی نصیب صحبۃ الصالحین وکتبہم
آمین آمین ،

پرتو اول

در بیان عالم مثال

در وجود عالم مثال موجودیت آن از قبل وجود عالم تمثال احادیث
کثیرہ بر دایات صحیحہ مروی است - کہ خداوند کریم جل شانہ قبل از وجود
موجودات حسی ارضی مثل آن موجودات عالمی دیگر بہ اسباب نام
در ای این عالم اولاً پیدا و موجود ساخته - و آن عالم را بہ عالم مثال
نامزد فرموده - و آن عالم عالمیست غیر عنصری - ثم درین عالم عنصری

مثال آن عالم غیر عنصری مخلوقات را تخلیق فرموده و پدیدار ساخته -
 که رویت آن مناسبات تمثیلی عالم مثال هر خاص و عام را در ذیانی
 قیامت حاصل خواهد شد - چون رویت معروف و منکر - که معروف
 و منکر را آن روز حسرت و بشاشت اهل هر دو عالم خواهند دید -
 و غالباً غیر مرئی بودن آن عالم مثال جامی تعجب نیست - چه با موجودات
 که نامش متعارف فیما بین الناس است چون عتقا غیر مرئی است -
 ولیکن این قدر یاد باید داشت - که شکل و شباهت خلقت این عالم
 حسی عنصری بجز شکل و شباهت اصلی خودش نیست - بلکه شکل
 اصلی شکل آن عالم مثال است - چون شکل زن مونسه فاجره
 شکل سنگ در آن عالم است - پس همه شکل اصلی خود با خود
 خواهند دید - و حین لا ینفع التحسر - خلاصه آنکه - برابر باب بصیرت
 صورت آن عالم مثال ظاهر و منکشف است - و عوام مؤمنین را تصدیق
 و تسلیم آن از ضروریات ایمان است - فلینظر فی المطولات ،

پرتو دوم

در بیان ملا اعلی

بنصوص قاطعه حضرت ربانی و آیات حاظه قرآنی تحقیق ملا اعلی
 به شرف پیوسته - اهل ایمان را تصدیق و ایقان آن جزو ایمان
 است - و آن جای استفاض شرعی جائی است که افاضل ملائکه
 حضرت سبحانی و مقربان بارگاه صمدانی بدانجا جای و مأوا میدارند -

و ایشان بدانجامی محمود همیشه بر مصالح نوع انسانی مامور اند - از
 برای نیکوکاران اهل ایمان دعای خیر دینی و دنیوی میکند - و از برای
 ایشان طلب رحمت و برکت از حق می نماید - و عامیان هاعی فساد را
 لعنت - و بیسن دعای خیر ایشان نزول رحمت و برکت بر مطیعان می شود -
 و خلاف آن حسب حال عامیان است - خداوند کریم واجب المذهبیم
 آن جای را به مسلماً عاقبت اندیش و نیکوکاران اطاعت کیش نیز از
 عین عنایت و شفقت خویش بخشیده - لقول تعالی و عز شانه - یا ایتهای
 النفس المطمئنة ارجعنی الی ربک راضیه مؤمنه - و قال رسول الله صلی
 و آیت جعفر بن ابی طالب ملکا بطیر فی الجنة مع الملائكة بجناتین -
 و آن جانی است که ما و اسی تسبیح و تحمید باری است - لقول تعالی - یسبحون
 بحمد ربهم ویؤمنون به - و لما اعلی را حضرت شفیع الزهرا نبین خاتم المرسلین
 صلوات علیهم اجمعین تمام نموده - اولاً - نفوس نوریه کریمه و دیعت کرده
 باجسام نورانی که آنجا مخلوق شده اند - و نظام خیر موقوف بر رحمت ایشان
 است - ثانیاً - نفوس مرتبه که شایسته شدید مالکیه در افضل اقیه الواجب
 بهیبه موعود آنجا اند - ثالثاً - نفوس اسایه قریب المأخذ مالا اعلی که دائماً
 ایشان باعمال منجیه مصروفند اند - آنان نیز مستحق آنجامی می باشند -
 و روزیکه این ثانی و ثالث جلا بیب ابدانی را از خود برانداخته باشند -
 بسک قوم اول منسلک خواهند شد - انشاء الله المستعان

پرتو سوم

در بیان حقیقت روح

از آیه ' کریمه ' و یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - متحقق است که روح از امر الهی است - و رجال قایل اند که از سرآر و آگاهی بیدارند - ولیکن بیشتر این است مرحومه را از دانستن ماهیت روح بهره ور بها است - زیرا که لا علمی انم از منشا و فحوای این آیت مفهوم نیست - بلکه لا علمی تمام برای سائلین یہود مضمون این آیه ' کریمه ' بود - چون در وقاقت و نزاکت و نظافت و رشاقیت روح عنقول جمود بی بردن نخواهد توانست - از آن است که شارع شریعت به کثرت مذاکره سرروح سمکوت ورزیده - و هموم ذکر آن مصاحبه بشریعت نیامده - فاما این معنی نیز استماع نامه علم آن نیست - چه اهل بصیرت را خاصه این است مرحومه را از فضل بیخودنی از کیفیت روح اطلاع گنما بذیعنی حاصل است '

کبکیت روح اینکه - همونا باید دانست - که مبدای حیات حیوانات روح است - هرگاه در پیکر حسی حیوانات نفع روح میگردد بیجان جاندار زنده می شود - بدان هنگام که روح از ظلمت سرای اجساد عنصری پرواز کنان بالاخر امیها میکند - جاندار بیجان و مرده میگردد - این روح بدو قسم منقسم گردیده - یکی - روح نباتی و حیوانی و غیره من اقسامه که متعلق از تقسیم حکامی جسمانیست - و آن در بدن بخاری است لطیف سوله در قلب از خلاصه اخلاط که حامل قوت

حساسه و محرک اعصاب و برضا است - و فی الحقیقت بر وضع گفتگوی
 اهل احوال قطره چند خون سیاه است که درون قلب می باشد -
 و آنان باین بحث جنگ و جدال کرده اند - و بنمای آن دم اسود را
 حیات مینامند - و فنار حیات - و ان کان لک مزید التحقيق فلینظر
 فی کراسیم

نابا - روح که از امر حضرت باری است - آن نقطه نور می است
 نور درون قلب - که آن نور مستور از عروق ضواری بسوی
 اجزای بدنی و اعضای جسمانی احوال حیات را منتشر میگردد -
 اولاً با روح هوایی تعلق میکند - ثم ببدن جسمانی و اعضای متعلق
 میشود - چون روشن شمع که از وسط خانه همه خانه را روشن
 میسازد - و موت انتقالی روح هوایی است - و انفکاک روح
 من امر اندک گاهی ازین ایدان جسمی نمی شود - چه در برزخ بهمان
 تعلق روح عذاب قبر و غیر ذلک بوجود می آید - که اهل ایمان را
 از ان انکاری نمی تواند بود - و بوحاطت بهمن روح تصدیقات خبر
 مخبر صادق عم حاصل - و در ای آن فیوضات صوری و منوی از ارباب
 سیرت و بزرگان دین حاصل می گردد - پس هر ذمی حیاتی را انتقالی
 روح هوایی بهنگام موت از قالب عنصری لازم است - و
 به تعلق و تصرف روح من امر اندک از ارباب قبور کشایش قلوب و
 حل بالانگش بیشتر اوقات حاصل است - و الیوم نیز شایع - و انوار
 عقائد اسلامی بدان لامع - حضرت نظامی گنجوی فرموده - نظم
 مرا زنده اند چون خوبشتم • من آیم بجان گزوائی بهن

بدان خالی از هم نشینی مرا • که پشم ترا گز نه بینی مرا
 فشانای تو بر من سه شکی ز دور • نشانم من از آسمان بر تو نور
 دعای تو بر هر چه دارد شتاب • من آمین کنم تا شود استجاب
 همین است کیفیت روح که از امر الله است - و الباقي يعلمونه
 الراسخون فی العلم ء

و اما قلب - پس نام لحمی است که شکل منویری دارد - و
 در جانب چپ صدر مودع است - و در پیمانش جوف - و همین قلب
 تحتگاه روح من امر الله است - حضرت مولوی منوی فرموده - • نظم •
 چون نباشد نور دل دل نیست آن • چون نباشد روح جز گل نیست آن
 آن ز جایی که ندارد نور جان • بول قارور است قد باشد مخوان
 این نه مردانند این نه مورثند • مرده نه نماند و کشته شهوتند
 القلب مرش الله ذی الاحسان • وهو بیت المعمور فی الانسان
 خلق الله القلب مرکز سره • و محیط دور الكون و الاعلان
 و اما نفس - پس در اصطلاح علمائش تقسیم بر پنج قسم است - نفس حیوانیه -
 و نفس اماره - و نفس ملهیه - و نفس لوازمه - و نفس مطهره - و آن بر مجموع
 و فرداً اسماً روح شرعی است - و حقیقت روح نیست
 الا الحق - نفس حیوانیه مدبر روح است - و حکامی فلما سفنه خون جاری
 عروق ضار به را نفس حیوانیه نامند - و آن مذہب مانیت - و نفسی که
 بعدم مهالات او امر و نواهی شرعی به مقتضیات شهوانی و انہماک
 به طبیعت جسمانی میلانی دارد - آن نفس اماره است - و اگر آن
 نفس بالہدایات الہیہ بوراہی مقتضیات طبیعیه منصرف گردد - پس

آن نفس مایه اصوات - خلاصه - اگر اقسامی نفس امر بالخیر کند - مایه
 است - و اگر باشر - اماره - و نفسیکه در خوش مایه کات حسنه باشد
 و بر زایل سیه نفس مقصره را مایه است کند - آن نفس لوازم است -
 و رتقضا نیزش نامند - و هرگاه افعال مذمومه و خصائل نامرطبه قاطبه
 از نفس منفع گردد و بیم عود نباشد و رجوع الی الحق گردد آن
 نفس نفس مطهره است - و بوجود شاره از نقائص صورت مطهره
 متحقق نخواهد شد - بلکه آن نفس نفس لوازم است - واللہ اعلم

پرتو چهارم

در بیان موت

موت عبارت است از خود عوارث غریزی موجب حیات جسمی
 که انتظام آن بیده بانی روح حیات حسی است - هرگاه آن آفتاب
 خود را برکنار از این ظاهر نماید، حضرمی می سازد کالبد حضرمی ابدت و جسم
 ارضی فاسدی گردد - و انکشاف نامه برود بعد موت حامل
 می شود - و منافرات اسفلی ذور ترمی گردد - و آن منافرات مال
 و اهل و عیال دنیویست - انسان که در حیات دنیوی میباشد بقوت
 بهیمی بسوی خائن بود خود بخود از خود میبرد - و محبوب دنیوی که
 مال و اهل و عیال باشد متروک می شود - آن وقت وقتی است که آن
 و موت سببی است بالکلیه نوبه بسوی نظام مرضات الهی را - و آن
 وقت بغفلت پارینه بهیات دیرینه برداشتی است ،

اکابر صولیه موت و حیات را بچند قسم تقسیم فرموده اند - که غیر هر درمی ذکر اینجا است - ولیکن این موت موجب آن نیست که انقطاع تام روح از جسد گردد - چون نفس خوابیده که طاقه با او دارد و ندارد - بلکه مادام تعلیق روح باین کالبد فصرمی است - و نسبت باین تعلیق آیات کثیره و احادیث قاطعه منصوص است - کتوله تعالی شانز - وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ - آه - ناواقف از کیفیت روح بانجبر از حیات است و ناآگاه از موت - اللهم ارزقني وقوفها،

برقو پنجم

در بیان حقیقت برزخ که نام آن کورود فن گاه است

برزخ عالمیست محیط دنیا و آخرت - که واردین آنجا را احوال برده جای و رای حجاب مرئی میگردد - فردا فردا با نفا سهم - برخلاف قیامت که آن روز بهیئت اجنماعی نفس انسانی احوال خود را با خود خواهند دید - بالجماد برزخ خطی است وسط دائره که یک جنب آن دنیا و جنب ثانی آن قیامت است - و آن خط وسطی برزخ است - و بدانجا اعمال و کردار دنیوی طغیفاً طغیفاً یعنی همانها خواهند دید - عالمی بشماره بیبی نالان و جهانی بقیضان ملکی شادان خواهند بود - الهی هم القیامه - قومی بخواب هر دمی تا صبح قیامت خواهند بود - و جمعی باتش شومی غلبان خواهند ماند - هیئات هیئات - و انجا روایت

اجمال است و نمایش کردار - اگرچه فحول علمای صوفیه درین عالم
برزخ بصورت بست صورتها مذقبات لطیف و تحقیقات نظیف
فرموده اند - ولیکن فقیر زبان گفتگویی آن ندارد - والله اعلم بالصواب،

پرتو ششم

در بیان احوال انسان

آدمی چیست برزخ جامع • صورتش خلق و حق در و جامع
متصل با دقائق جبروت • مشتمل بر حقائق ملکوت
انسان باعتبار جبروت و فطرت بچند قسم منقسم گردیده اند -
و باعتبار طینت و خلقت با مقام چند تقسیم یافته - لقوله تعالی - قُلْ كُلٌّ یَعْمَلُ
عَلٰی شَاکِلَتِهٖ - ای طریقه النبی جبل علیها - قال النبی صلعم - الا
ان بنی آدم خُلِقُوا عَلٰی طَبَقَاتٍ شَتٰی فَمِنْهُمْ مَنْ یُوَلَدُ مُؤْمِنًا -
الحديث - وقال علیه السلام - الناس معادن کمعادن الذهب و
الفضة - قوت ملکیه و قوت بهیمیه جبروت انسان است - و انسان
از بدو خلقت بدین دو قوت ملکیه و بهیمیه مخلوق شده - ملکیه مستفاض
از بوارق رحمانی و شوارق مقربان سبحانی است - و بهیمیه منبسط
از حداسن شیطانی و شقیات جسمانی است - و قوت ملکیه
و بهیمیه هر دو بچند قسم منقسم اند -

اولاً - قوت ملکیه عالیه - و قوت ملکیه اُحاطه - بحس آن قوم انسانی که
بقوت ملکیه عالیه مستغنی اند - آنان باعلوم اسماء و صفات باری

و سمر ذت د قائلق و حقائق جردت مصروف اند - و قومیکه بقوت ملکیه
 مافله موصوف اند - آمان بر تمدن نیز میلانی دارند
 ثانیاً - قوت بهیمیه شدید - و قوت بهیمیه ضعیفه
 ثالثاً - قوت ملکیه عالیه با قوت بهیمیه شدید
 رابعاً - قوت ملکیه عالیه با قوت بهیمیه ضعیفه همراه
 خامساً - قوت بهیمیه شدید با قوت ملکیه ضعیفه
 سادساً - قوت بهیمیه ضعیفه با قوت ملکیه ضعیفه که در نفس انسان
 متزاحمت واقع میشود

و اهل این قوتها برد و قسم اند - اهل اصطلاح یعنی صلح کل - و
 اهل تجادب - اهل اصطلاح آنرا گویند که برد و قوت را علی سبیل الاجتماع
 معاً استعمال میکنند - و بدون مزاحمت قصد سودی برد و مره و اهره
 میکنند - یعنی قوت ملکیه ایشان طلب حکم فصائص قریب تر خویش میکنند -
 چون عقل و سخاوت و عفت و طبع و ایثار نفع عام بر نفع خاص
 خویش - و قوت بهیمیه ایشان گفت حکم خویش می کند با آنچه که بعید از
 آرامی کلی و مفاد قوت ملکی نیست - چون خوشحوا رمی و اسراف
 در لباس و امثال آن - و آنان فیما بین برد و قوت صلح کل کرده اند -
 و باعتبار همین صلح مزاجی و کیفیتی ثانی پیدا نموده - و باعتبار همین اجتماع
 اهل آن قریب با هر طرفین یا وسط یا قریب بوسط خواهند بود -
 و انسان که قوت ملکیه عالیه بغایت طو با بهیمیه ضعیفه همراه
 پیدا کند - آنگاه که بریاست دین و دنیا تماماً مور میشود - و براد حق
 مادام باقی می باسند - و نظام و انتظام کلی ذمه است ایشان است -

دانند که خلافت امامت مامت و مذهب میکنند - چون انبیاء عم و ورثه
ایشان که اساطین و سلاطین مذہبی اند - و اولوالامر منهم - و
قومیکه اهل اصطلاح ملکیه ساقله اند - آنان نواسیس شرعی تعالیم و
تقیین می کنند - و به تکمیل نفس خویش مسرور اند - و باقی زاد و عباد
و مؤمنین صالحین اند ،

و اهل تجادب آن قوم اند - که پیغمبر و ملکیه را بر اجمت جمع می کنند - یعنی
هر یکی ازین قوتها در ایشان نگهداشت حرمت خود و طالب مقتضیات خویش
می کند - و اگر یکی غالب آمد آثار دیگری منسکلی می گردد - و اهل تجادب
بواسطه علم و واقفیت از آداب عمل ممتاز با نفس می شوند - اگر
سوی حافل می گرایند با مور دنیوی و لوازم آن مشغول می باشند -
و اگر ترقی سوی اعلی میکنند با مور دینی و تهذیب نفس و تجرید میانی
میکند - و ازین قوم آنانکه ملکیه عالیه میدارند با اهتمام ریاضات شاقه
و مذاکره اورداد و غیر ذلک به بوارق ملکیه کشف اسرار حاصل میکنند -
و مستجاب الدعوات می شوند - ولیکن اکثر اهل تجادب منہک ظلمات
طبیعیه اند - و نیز صاحب اصطلاح که قوت ملکیه عالیه با پیغمبر شدیده
میدارند محتاج ریاضات شاقه به تکمیل نفس خودشان می باشند - و برای
هر نفسی ازین اقسام حکمی است فرداً فرداً ،

و جماعت انسان که با بنده می رسند آنان سه طبقه منقسم اند - لقول
تعالی - وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً - فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ - وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ - آء - وَلَقَوْلُ تَعَالَى - ثُمَّ آدُرْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ

اَمْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
 بِالْخَيْرَاتِ يَأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ - اولاً ترجمه این دو
 آیت کریمه بر نهج علما مغربین دانستی است ،

ترجمه آیت اول این است - که باشید شما ای مکلفان در وقت
 واقع اصناف سه گانه بر تبه سه گانه - اصحاب دست راست - چه
 اند اصحاب دست راست - و اصحاب دست چپ - چه اند اصحاب
 دست چپ - پیش گرفتن بر همه قوم پیش گرفتنند - یا پیش
 روان بهشت پیش گرفتنند بایمان - آنان مقربین اند - مقصود
 ازین چپ و راست آنست که نام اعمال اصحاب همیشه از جانب
 راست خواهد آمد - و نام اصحاب مشرک از جانب چپ - و حاجت چون آن
 حاجتی اند که دیدار راحت بهار نبینا عمر در یافته یا بر نبی عم کرده اند - و تا
 وقت خروج از دنیایان باقی مانده - پس اصحاب بایمان آنان باشند که داده شود
 نام اعمال ایشان بدست راست ایشان بروز جزا - که در آن بشارت
 جنت باشد - بحزای عمل نیکوی ایام خالیه دنیا - و اصحاب شمال
 آنانند که داده شود در دست چپ ایشان نامهای اعمال بر ایشان -
 و گویند کاشکی موتی ، ما میشد ابدی لقول تعالی - فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ
 بِيَمِينِهِ - آه - صاحب کشف و بیخادوی بدو طریق نقل کرده اند -
 که در روز نمایش اولاد آدم عم باو عمر اولادش بدو بهره منقسم شده بودند -
 قومیکه در جنب یمن آدم عم بودند - آنان اصحاب یمن هستند -
 و شمالی شمالی - یا آنکه در هنگام قضاوت نیکوکاران بجنب
 یمن در بار و زیان کاران بجنب یسار آید - لقول تعالی - أُولَئِكَ

اصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ اصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ
 نَارٌ مُّؤَيَّدَةٌ - نار مؤمده عبارت از آتش در راستاست که دو از آن
 بر نیاید - اعی بی بستگی در اخطاب کرده خواهند شد ،

و بعضی مفسرین می فرمایند - که سابقین آمانند - که از آمدن و رفتن
 دنیایی پاک بوده از بد و نوله نادم رنگ سقیم به اطاعات و عبادات
 باری بودند - و اصحاب سیمه آمانند - که عمری به غفلت و مصیبت مرتکب
 بوده بعد از آن توبه نصوحا ساخته از دنیا در گذشتند - و اصحاب مشر
 آمانند - که عمر خود را رایگان به غفلت و مصیبت داده تبه دست با بار
 حسرت از دنیا با توبه در گذشتند ،

صاحب بیغناوی فرموده - امید قوی است که گناهکاران این
 است مرحوم دائم در دوزخ نخواهند ماند - اهل بهشت ۱۲۰ - صد و
 بیست صفت خواهند شد - و ۸۰ - ۱۰۰ صفت از آن این است مرحوم
 خواهند بود -

• نظم •
 مانند بندگان دوزخ اسیر کسی را که باشد زمین دستگیر
 نماز بعبیان کسی در گروه که دارد زمین سیدی پیش رو
 ترجمه آیه کریمه ثانیه این است - که ما کتابهای سابقه را بر اسم صاحب
 فرستادیم - پس سراش دادیم آن کتاب را بر امت محمد مصطفی
 صلعم که برگزیده اند از بندگان دیگر - پس بعضی از آن بندگان متهمکارانند
 بر نفس خود به تفسیر عمل - و بعضی از آن بیانه روانه که عمل کنند بدان
 در اغلب اوقات - و جماعتی دیگر از ایشان پیش گیرنده اند
 بر نیکنوی که پیوسته عمل نمایند با حکام قرآن بر ستوری خدائی و سوفیق

و فرمان او - این توریت و اصطفاً بخشایش بزرگ اوست ،
 بالجمله صاحب بیضاوی و لغوی فرموده - که سابقون آنانند که با حساب
 در بهشت روند - و مقصد آنانند که بحساب خفیف مبتنا خواهند شد -
 و ظالم آنانند که در ذول محشر محبوس خواهند ماند - ثم برحمت منجی
 خواهند گشت - صاحب کشاف میگوید - که فاسقین را کثرت و غلبه
 خواهد شد - و مقصد قایل بر نسبت آنان - و سابق اقل من القایلین
 در صف محشر خواهند شد - و همین است سبب ذکر ترتیب این آیه ،
 و در ذوات یکی مستظور است - که پیوسته خواهد آمد غفلت
 ظالم - و گاه بیدار شدن مقصد است - و سابق همیشه بیدار می باشد
 و ظالم صوفیه می فرمایند که طالب دنیا ظالم - و مائل عقبی مقصد -
 و متوجه سولی سابق - یا - صاحب کبیره ظالم - و مرکب مغیره مقصد -
 و مبرا از جرم سابق - یا - مصر بر ذنوب و تائب ظالم - و عابد مقصد -
 و تائب ثابت بر توبه سابق ،

و در معالم التنزیل از عمر رضی الله عنه مرویست - که سابق حایق
 بالخیرات است - و مقصد ناجی - و ظالم مغفور - • مصراع •
 • زمین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام •

• بیت •

نیاید از من آلوده طاغی خالص • ولی برحمت و فضیلت انبیا و اریهاست
 بالجمله علمای دین و اکابر شرع برتین از فحوا می منطوق این آیه کریمه
 طبقات است را به طبقات تجانب و اصطلاح تقسیم فرموده اند -
 این است بیان ایشان - از انسان گردی اند پابند بهیچ شکرده

صغیره و مائل مقتضیات صغیره شایسته که منکر پاک الوهیت و نبوت
 اند - و اجتماع الهین یا آلهم میکنند - و آن کفره فحیره اند - العباد باللله منهم - و
 قسم دوم این قوم منافقانند که بلسان پاک میباشند - و قلبهای ایشان ثابت
 بر کفر می باشد - این قوم هم اخوان الشیاطین اند - و سرین ایشان
 جاهلان ایشانند - که تمییز نبرد و شتم و لحاظ نفع و ضرر نمیدارند - از
 ایشان نیز امید نیست که سبوحی شوند - بلکه ایشان نیز مرده مرده اند -
 فا و لنگ یلقون اعمام مؤبد او یسجنون صجما مخلدا - و اینان طبقه اول
 غایظه ظالم اند - و گویند که دست میدارند خدا و رسول را و شهادت
 می دهند بر نبی و لیکن بکثرت مصیبت میبندند - و از نماز و روزه اَلْفهم
 و جسی ندارند - سوء اعمال ایشان بر ایشان غالب آمده - ایشانرا
 نیز امید فلاح دور از دست افتاده - و گویند که آنان را اصحاب
 اعراف می نامند - آنان بدو طبقه منقسم اند - طبقه اول ناقص العقل
 اند - که بمشابهت اهل اسلام لا اَبالی امیدارند - حق سبحانه و تعالی را جز
 بر سوم جاهلیت و بیبیت نمی شناسند - آنان معذب باصناف عذاب
 خواهند شد - و طبقه ثانیه آنان اند که بایشان دعوت نبی و حکم شرعی
 نرسیده - آنان باعث ذکات طبع و ملائمت از بجز خودشان مناسک
 ملکیه خریدارند - بیشتر اوقات در از نفاقاقت نفس مانگی
 شاغل میباشند - ولیکن التفات بسوی جناب باوری نمیکند - و نه احکار -
 پس آنان پس امرگ منل اعمی خواهند بود - نه معذب خواهند شدند -
 مستحق ثواب خواهند گشت - تا زمانیکه بر قرآن بوارق ملکی فیضانی نکند -
 و اینان نیز از انسام ظالم اند

و گروهی اند اصحاب اصطلاح ضعیف ملکیه - و از ایشان جماعتی اند که در
 عمل ایشان اخلاص تام نیست - و از مقتضیات طبع و عادت نیز ایشانرا
 تهری نامنی - و نماز و روزه بر عادت سعادت آسانی و بامید ثواب
 میکنند - و از منہیات شرعی بخوف غلبه و خرابازی باشند -
 و گاه گاهی بوارق ملکیه نیز برایشان لامع میگردد - ولیکن ایشانرا
 از ان امتیازی نیست - همیشه بایات ایشان خطیای ایشانرا
 کفاره میگردد ،

و جماعتی دیگر از ایشانند - که ضعف قوت ملکیه و قوت بیبیه
 میدارند - ولیکن بر محنت شاقه و بذکر ادراد دایما مصروفند - و اینان
 از ذره سعادت محروم نخواهند شد ،
 و گروهی اند از اصحاب تجادب - که قوت ملکیه ایشان ضعیف است
 و قوت بیبیه ایشان قوی - و اینان بر ریاضت شاقه مائل اند - و بتدبیر
 علمی و عملی به تهذیب نفس مصروف اند - البته اینان منزع حال
 خویش و مورد البانات جزیره خواهند گشت ،
 و گروهی اند که نفوس ایشان قریب مآخذ سابقین است -
 اینان نیز از سابقون اجنبی نیستند - و اینانند مقصد - و انبوهی
 میباشند اصحاب اصطلاح عالی - که نفس مآطقه ایشان از قوت
 ملکیه مستظرف و رود بخرکمالات و سعادات بوده - چون بذریعہ رسول خبر
 بایشان رسید - در حال سقیه سعادات ابدی گردیدند -
 اینانند مجتهدین مذاهب و امامان ملت و اساطین دین ،
 و طبقه اند از اصحاب تجادب که قوت ملکیه عالیه میدارند - و ریاضت

ریاضات و توجهات بسوی حق تعالی شانه قوت همیشه ایشان مقهور و مغسول
 گردیده - ایمان را کمال علمی و کمال عملی حاصل شده - ایشان صاحب
 ارشاد و اشرف قوم خویش و اکابر طرق صوفیه - ایمان دو صنف
 اند - اول ایشان در تقرب و توبه الی الله مستغرق اند و فانی الله -
 و صنف ثانی ایشان که بقوت قویه ملکیه منتهی مانده شده اند
 از ایشان مقربون و صدیقون - که ممتاز اند از سایر ناس بشدت
 انقیاد بسوی حق و بجزو - و نیز شهدا - و راسخون فی العلم و عباد - که
 فائده عبادت را دریافته اند - و زهاد - که تقویین بر عباد کرده اند - همین
 است تقمیر انسان است - و الله اعلم بالصدق و الصواب و الیه
 المرجع و المآب -

• نظم •
 آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار • دین یکم را تا ابد داغ شفاوت بر جبین
 عدل او میراند این را سوی اصحاب الشمال • فضل او میخواند آن را سوی اصحاب الیمین

پرتو هشتم

در بیان حقیقت سعادت

انسان جامع کمالات است معقلاً و سناً و ما علی سبیل صحبت -
 بخلاف انواع حیوانات دیگر - و اهل عقول همیشه قصد حصول
 سعادات میکنند - چه انسان به حیثیت حساست و عظیم قامت
 بدون از جهل است - و باحاطه نضارت و خط و خال دون ترا از شقائق
 داوراد و باعتبار اکل و شرب دادن از چهار - و باعتبار شجاعت

(که اصل آن غضب و عصبانیت و قیام در شدائد و اقدام بسوی
 هلاکت است) کمتر از بهائتم فحول - ولیکن یغرایین صفت است
 که نامتس سعادات است - و سعادات آن نیست که بیادمی الرأی
 به صنعت های رفیع و در تفافات مالیه عظمت و شجرت و جاه و منصب
 و تخت و کلاه حاصل شود - چه به جمیع الوجود این همه اسباب از مقضیات
 حیات دنیوی است - اگر انسان باین عظمت بپردازد عاری از کمالات
 و تهییدت از سعادات رفت - و حالت سماعت پیدا شد - بلکه
 در حقیقت سعادت آنست - که قوت بهیمیه مغلوب - و نفس ناطقه
 قاهره بر بهیمیه شود - و عقل محمرد مسور غالب تر بر مقضیات هوایه گردد -
 ظاهره اند - که ظهور ذیفر ناطقه با ایشان می شود در معاش - و ازین
 فیضان نفس ناطقه نیز حصول کمال که مطلوب است وجود بگیرد -
 و گرددی اند که کار فرمای ایشان قوت بهیمیه است - ایشان هرنگ
 قوای بهیمیه اند - نفس شان قبول لون دینی نمی کند - و مصداق الشقی
 من شقی فی بطن أمه انبوهی می باشند که تا قیام قیامت انصباغ
 صبیغ سعادت بر ایشان ممکن نیست - بر شان ایشان آیه کریمه
 صَمُّ بَكْمُ صَمِيْ فَمَنْ لَا يَرْجِعُوْنَ - نازل گردیده - ایشان کافرانند -
 و قومی اند - که خلق بقوت مالکیه عالی بغایت طلو - غالباً و قاهره
 بر قوت بهیمیه پیدا شده اند - آنانند انبیاء عم - چه انعدام تمام قوت بهیمیه
 مفقود نیست - و از ضروریات حصول سعادت اتباع امر بالمعروف
 و انقیاد احکام و اطاعت انبیاء عم است - که بدون اتباع انبیاء
 حصول سعادت ناممکن - زیرا که ظهور انبیاء عم برای اهل تجارب

و اصطلاح بوده است - که این مرد و قوم را بنده ریاضات و عبادات
 و ارتقاات بسوی تحصیل سعادات رهنمائی بکنند - به مصداق
 السعید من وعظ بغيره - و نیز به منشا آن گروهی اند که با جهل خلق
 جمیل بر ایشان حاوی است - و منفی اند که ریاضات شاد نفس
 بهمی را هموار نموده باعمال دینیه و عبادات مصروف اند - و منفی اند
 که ترک مقتضیات بهمیه و مستلذات آن نموده در بهی تکمیل قوت
 ملکی شاغل اند - و اهل این قسم را عابدان و رتاضان می نامند - عبادت
 از مقتضیات ملکی در ریاضت از برای دفع بهمی است - و حق آن است
 که سعادت مستفاض نمی شود الا بالعبادات - و مصلحت آنست
 که هر فرد انسان بر ریاضات شاد دفع بهمی نموده قوت ملکی را مورد
 از عبادات سازد - تا به تهذیب نفس خویش همشکل نورانی
 شکل ملاء اعلی گردد - در نه هیئات برانگیختن افتاد کار خواهد شد ،
 محققان فرموده اند - که اصل سعادت به تکمیل انسانی منسحب
 سه چیز است - صحت اعتقاد - حسن معاشرت - و تهذیب
 نفس - اما صحت اعتقاد تصدیق خداوند کریم و حاضر مؤمنین است -
 و حسن معاشرت مواسات کردن است بمال بارباب استخفاف -
 و تهذیب نفس معناد به عبادات شرعیه شدن است - اللهم ارزق
 نصیب هذه السعادة لی ولجميع المسلمين والمؤمنین بالتوفیق -
 وانت ولی التوفیق وخیر رفیق

پرتو نهم

در بیان طریقه اکتساب و حصول معادت،

باید دانست که بعث انبیاء عم و ترویج شرائع ایشان برای آن است - که جمہور انسان پاکدامن از لوث کدر و رافض خناس و زرد گردیده بانوار ملکیت شجلی شوند - پس انسان را ضروری است که اولاً - خوگر طهارت بدنی شود - به از طهارت بدنی و تمییز ثناب اطیب بصره نفس و تمییز خاطر حاصل می باشد - حاقن و حاقن را افطردار می باشد مدام - و از جماع و دواعی آن گاهی انشراح نفس ناطقه مالکیه حاصل نیست - تصریح آن در بیان طهارت مذکور خواهد شد - و ثانیاً - به خشوع و خضوع توجه بسوی حق کند تا مرتکب باشد به تضرع بیاد الهی و اذکار مفاتیح و جروتیه و ملکوتیه - و آنانکه از سر تا پا خود را بدان مصیغ کنند و مدام بدان مصروف می مانند نفس ناطقه ایشان مرتبه باشد - و متصف بکمال ملکوتیه گردد - و عبادات و ریاضات را این هر دو امر لازمی است - و حصول تکمیل و اکتساب سعادت بدو دتیره می شود - یعنی بتدبیر ظمی و عملی - علم بذات خاص خود شریف است گو گاهی باعتبار محل نافع میگردد - که شرافت علم آیات قرآنی و احادیث محبوب سبحانی ساطع و لایع است - امام غزالی رح فرمود - لعلی یرم الله وجهه

• بیت •

فقم بعلم لا ینبغی له بدلا • الناس موتی و اهل العلم احياء

• ع • در محب علم محبوب بار من امت است

• العتزی بذی العجوب محبوب •

و اهلین علم دلیل راه اند - بیت

الافضل لاهل العلم اللهم • علی الهدی لمن استهدی ادلاء

علم دفع ضلالت کرده بسوی ملکی می آرد - و ذریعه حصول سعادت

میگردد - مجرد علم علم کافی نیست - بلکه همیشه مذکره و تکرار آن

ضروریست - لعلم کرم الله وجهه • بیت •

وقیمة العود ما قد کان یحسنه • والجاهلون لاهل العلم اعداء

از با احتیاط علم جوارج مؤذّب میشود - و امتیاز طالب و حرام و تمییز

واجب و فرض بواسطت علم حاصل میگردد - تا یارین مشغله عالیه

نفس مطهرینه قاهره پیغمبر می شود - و از علم انسان را فخر ادناس

شیریه میگردد - لغوایم - العلم موجب للادب والاقتناص ،

و تدبیر عملی آنست - که انسان پر باضات و عبادات دینی

بخشوع و خضوع میل کند - که عبادت خود کاشف سعادات است

و دافع بلایات خشمانی و روحانی - و همیشه بقیام و سجود و نطق

بالفاظ و الراضات تنبه نفس ناظفه می شود - واللہ اعلم و هذا

انفع الکلم ،

پرتو دهم

در بیان حجب مانع عبادت و رفع آن حجب

مطمئن حجب حصول سعادت سه گونه است - حجاب الطبع - و

حجاب الرعم - و حجاب سوء المعرفه - انسان گاهی مایل بخورد و نوش
 و نکاح و عیاش و انبساط بیگزود - که روز و شب به همدین و داعی
 گذار اوقات میکند - و بیشتر انسان تا دم مرگ بهمان نهج اوقات
 خود بیگذارد - و این حجاب نمیگذارد که انسان کمال خود را تحصیل
 کند - و این حجاب را حجاب طبع گویند - اگر انسان باین پرده
 طبع چنان مستغرق شود که باکی و پروائی از ملاست و زجر ندارد -
 آن انسان را محجوب بحجاب نفس گویند - و این حجاب را حجاب نفس
 نامند - و انسان که بافعال برگزیده و مناعات مستوده محجوب و به مجرد
 هوس نام آوری و طلوع و رجعت عند الناس که بدان مجرد و جاه و پادشاهی
 پیداشود عزیمت کامله و همت قویه خود منصرف سازد - آن انسان
 را محجوب به حجب رسم گویند - و این حجاب را حجاب رسم
 و حجاب دنیا نامند - و باید دانست که حجاب طبع و حجاب نفس
 حجاب داعی است - برای رفع حجاب طبع و نفس دو چیز
 است - اولاً - ریاضات مشن صوم و سهر - هر صوم و سهر دوائی
 است دافع این مرض - و مفرطی است قاطعه این حجاب - و آنانکه
 به تدبیر خلق الله باوری شوند جهان بباد آید - ثانیاً - اذکار بر اتباع
 طبیعت و نفس بلا اذکار و تفریط - یعنی باید که تا وسط در بر باشد -
 در برای رفع حجاب رسم دو چیز ضروریست - اولاً - بهر فعل اذکار
 خوانند جلشانه کرده شود بالفاظ خاشع و خاضع - ثانیاً - طاعت را
 رسم فاشس گردانند - تا باشرت عبادت بخیر سومی حق خواهد شد -
 انشاء الله تعالی

سوم بحجاب سوء معرفت - که تیسیم آفرینش بشرک است - و رفته
 رفته منبخر بشرک جلی میگردد - و این بحجاب برد و قسم است - اولاً
 صفات خالق را به مخلوق و مخلوق را بخالق اعمتاد کردن باشد - که این
 قیاسن قیاسن حاضر بر غائب و غائب بر حاضر است - ثانیاً - باحاطه
 خواریق آثار از مخلوق است تراک خالقیت باأذ نمودن است -
 العباد بالله من هاتین المصلتین - تدبیر رفع این بحجاب این است -
 که تصدیق کند بنسب و تقریر کند بزبان که خداوند ارفع شأنه میسر است
 از صفات بشریه - و منزّه است از خیالات عقلیه باطله فاسده -
 که ترین صفت و علم انسانی و بشری بذات منزّه او روا نیست -
 تا انسان از بیانات سوء معرفت نفسانی و آفات حیوانی و ارمان
 شدن تواند - لنولهم - حقیقه المعرفة حیرة والبصحة فی ذات الله
 جهل و تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله - والله اعلم

پرتویازدهم

در بیان ستر تکلیف شرعی

قوله تعالى - انا عرفنا الالمانة قلبی السموات - آه - علماء مفسرین
 و امام خزالی رحمه الله علیهم بیان فرموده اند - که ازین امانت
 تمیز همه تکلیف شرعی مراد است - چه آسمان و زمین بعدم
 قابلیت خویش تا از بار بردارند این امانت سبب برزدند - و حضرت
 انسان باصفا که از امانی طبع خود و قابلیت خویش این بار امانت را

برگردان خود برود - ذانا عراض از آن نافرمانی نخواهند کرد مگر تصور کرده

• بیت •
 آسمان بار امانت تو است کشید • قرعه فال بنام من دیوانه زدند
 آن بار که از بردن او عرشش را با کرد • با قوت تو عاقل آن بار تو این بود
 خلعت حمل امانت بجزیر قامت انسان که مشهور - اِنِّي جَاعِلٌ
 فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً • بر نام او نوشتند راست نباید - چون انسان بدین
 عظمت امپراتری نیافت - برای دفعیه چشم زخم خود این شیاطین
 دشمن درین - سپند دانه - اِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا • سر آتش
 بغرت شان افکند ه مشد •

• تذکر شود هر آنکه نتواند دید • بیت •
 عاشقیان را در دوزخ می خوش است • عاشقانه سوز و ناکامی خوش است
 نخواهند کریم به ملاحظت این امر عظیم انسان را انجالت - لقد كرمنا
 نبي آدم - مشرف فرموده - و این اطاعت موجب مزید رحمت
 و شفقت و عنایت گردید - وَهُوَ لَا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ - وَمَا كَانَ
 عَطَاءِ رَبِّكَ مَحْظُورًا - چون انسان با وصف نادانگیت از گران باری
 آن بار امانت بخود قبول کرد و همان آن نمود - خداوند کریم بجزای آن
 بعین عطای خداوندی با انعام - لَا يَكْتُفِي بِاللَّهِ فَجْيًا إِلَّا وَسْعَهَا - معزز حاکم -
 و انسان که مخاطب به ظالم و جاهل گردید - آن نیز با عیب تشریف
 باشد - چه نفس ناطقه ملکیت انسانی اکثر ارباب اصطلاح عالم و تجار و
 عالم با این بیست ظلم و جهل گوی سبقت از عادلان و حالان را برده است
 و از میان ظلم و جهل ظلم و عدل بعید نیست - خداوند کریم در معرقل

تجسیم از هیئت ذلک یاده فرموده - یعنی چون هیئت عالی انسان
 کسی نمی رسد - و آن دورتر از حمله دیگران است - بنا برین ظاهر
 برنا سبب تکلیف تا سبب داده - در حقیقت امر از تجسیم فرموده -
 الْعَدَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس چون انسان این تکالیفات شرعی را
 در بدو خلقت بر خود گوارا کرد - از ان رو خداوند کریم بر نو از مش
 و بافضال کریمانه ما را درین عالم بدین تکلیف شرعی مکلف ساخته
 با نعم نامتناهی نواخت - همین است سر تکلیف - مطیعان بنی نوع
 انسانی باین نامی دهد و سرگرم و شاغل اند - و سر نامان بود شکایها
 مان - والله اعلم باسراة ،

پرتو دوازدهم

در بیان آنکه خداوند کریم را دعوی است بلا جبر در التزام
 تکالیفات شرعی بر نفس انسان بطریق مصلحت انسان
 مختص نیست - که انسان چون سایر انواع حیوانات دیگر نیست -
 بلکه او را کسب بهتر از او را که دیگران است - و هم انسان
 بدیارات لادائرة قوت بخیمی بدین حسنه ترقی بسوی قوت ملکی
 می نماید - از ان مشرفه افکنی بالنفس است - و انسان خود
 قادر است به تجسس و تحصیل علوم عقلی و ربانی - بالجملة انسان
 بجز از جمیع حیوانات بلا صفت است ،
 اولاً - بقوت عقیده اش که منتهی به و شیب است -
 یکی آنکه - آن قوت عقاید و در تنظیم بشریت و استتباط و قایل آن

تلقای کامل میسر آید - دوم آنکه - آن قوت عقلی انسانی مستعد
آنست که خود بخود حصول علوم غیبیه کند - و آن حصول بطریق
و هب حاصل می شود -

ثانیاً - انسان را قویست که روشن میکند بر وقت عملی را
بر مناسبت شریعت و ملکیت - پس چون انسان بدین قوتها قادر بالعلم
احد - از ان بشهرت است از دیگر حیوانات - و از ان ضرورت
اختیار مصالح عملی و اجتناب از مضرات آن افتاده - نظر بر این حضرت
کریم بشیفت و پیمانه حکمت گویانه از برای شفا از اسقام قوت
بهی حیوانی نسخا از فرض و واجب و مذنب و مباح و مکروه و حرام
بنا فرموده حکم استعمال آن نسخ محترم با دقات منظم صادر کرده -
که انسان بر حسب مصلحت وقت و کیفیت مرض استعمال این
ادویات مشرعی کند - که اخلاط غاسره بهی را از انضامات طبیعت
انسانی الفراج نماید - و صحت نامزد و عانی حاصل گردد - همین است
سبب التزام تکالیفات شرعی - و به تقلید شرائع در ان نظام ضروریات
شریعت و اسباب دقایق آن (چون نکاح و بیع و هبه و غیر ذلک)
از اسامی معاملات شرعی (صورتی نیکو صورت است میگردد - و
به ترقی به ارجح و بهی به محبت الهی و معرفت مفلس باری و تنزیهات
عن الشریک و التفاتی قوی می بخشد - و خداوند به اشارت بر انسان برگزیده
حضرت خویش شرائع را بر هر حکومت ظاهر لازم نگرد - بلکه تعیین
عیانیت و شیفت و مصلحت خداوندی بالقرام اختیار می نماید
فرموده - الحمد لله رب العالمین علی کل حال و مآل

پرتو سیزدهم

در بیان مجازات اعلیٰ مبادله که

در ضمن تکلیفات شری است

انسان بمقدان - ان خیراً فخراد ان شراً فخراد مجازات است
مبادله که در اعمال خود که می باشد - آن در چهار گونه بوده است.

اول - صورت نوعی انسان قابل افعال محموده و اعمال
منجیه بوده است - پس اگر به هیچ خلقت از انسان اعمال پسندیده
بخشوع و خضوع قابل قبول حضرت سبحانی سسرزد گردید - مزاج
ملکی ایشان به خشوع و خضوع روحانی ملاحظیت پذیرفتند - و ثواب آن
اعمال مبادله لازم شد - و بجزای آنی با کتاب اعمال مضموم مزاج
ملکی همیشه نهاد استمراری لاجن قوای جسمانی گردید.

ثانیاً - اندکان را قویست بود عمر در ریاض که از ان قوت اعضا پس
آب و آتش بظلمت سپاند - همچنین در عالم مثال مشتمل انسان
موجود - و رعایت رب کریم بخدمتکار می آن تمییز ملائک مقربانند -
و ایشان را ملائک خدام می نامند - پس اگر از فردی از افراد انسان
بقوت بلکه ایشان افعال منجیه صادر گردد - باعث سریت هیچ آن
خدام ملائک میگردد - و آنان شروعش این بجهت خود را تا به ملائک اعلی
بمیزمانند - و مقربان حضرت عزیزت و حامی می میکنند - هر میان عمر حکم
حضرت بلای بنی فی السماء فیقول - ان الله یحب فلا فانیه بود -

فصبه اهل السماء - تم بوضع له القبول في الارض - وخلق
 آن خلاف آن میگردد و فریاد عم بدان صورت نیزند ای
 خلافت میکند - و هر روز شامگان و صبحگان اعمال بند را به نیک
 و بد حضرت او تعالی عرضه میدهند - و قبول و عدم قبول
 صورت بست میگردد - و مجازات بر حسب مسرت و ناخوشی
 میحقق می شود - و از آن است که حضرت و اهدب العطايا باعث خوشی
 و مسرت باعمال حسنه - هدر امثالها - انعاماً و اگر اما مجازات
 میدهد - و در اعمال خبیثه - مثلاً بیعت - این هم عین رحمت است
 ثالثاً - انسان با تابع شریعت مکتوب علیهم اتباع فرانس
 مکتوب کرده مورد رحمت و عنایات که مجازات حقیقی است میگردد -
 و خلاف آن خلاف آن است

و ادعاً - انسان با تابع نبی صلی الله علیه و آله مجازات
 می شود - بعث نبی خاصه بخوانش و الطاعت و عنایات باری
 بر بندگان مکرم حضرت او است - که ایشان اتباع نبی صلی الله علیه و آله
 نموده بایستادگی و کشف شبهات از هلاکت و انهداک خود
 نجات یابند - اللهم هب لي توفيقی علی ذلک

پرتو چهاردهم

در بیان شریعت و منهاج

- هر چند در کتاب ذکر عالمین این اواخر است و در شریعت و منهاج

مشرق - لقوله تعالى - وَلِكُلِّ أُمَّةٍ مَنكُورًا وَّهُمْ لَمَّا سَكُوتٌ - و لقوله تعالى
وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْكَهً وَ مِنْهَا جَاءَ

اعمال دین آنست که همواره طاعت و فرمان برداری الهی کنند - و
نفوس ملکی قاهره بیبی را بر تزییات شرعیه مرکزی نموده به ارج
اعلی تزییات کامل بخشند - و باین اعتبار ادیان حقه مختلفه دین واحد
است - ولیکن باوقات طاعت و آداب آن و ارکان و اعداد آن
شریعت و منهاج های مختلف بوده است - چه انبیاء عم برای دفع
رذالت قومی بر حسب واقع با احوال قاطعه مبعوث شده اند - لقوله
تعالی - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - غرض از بعث انبیاء عم
آنست که قوم مبعوث الیهم را از تکلیفات ظلمات به معرض انوار ذنوب
فتدائی راهبری کنند - لقوله تعالی - مَا عَلَّمَ الرَّسُولَ إِلَّا الْبَلَاغَ - پس قوم
مبعوث الیهم را نیز ضروریست که بلا جبر و الاکراه نشاط نامه قبول
این نعمت بطوع و رغبت و بخشوع و خضوع و مسرت و بهجت
کنند - و با تباح آن رسول مقبول اذتباس انوار و انکشاف اسرار
انسان مبعوث عنهم از ایشان حازد - و باو معنی آن اگر کرد ای
شبی ابدی محروم ماند -

• • • حشر آفتاب را به گناه • • •

الحکم الجاهلی بنی دین مصیبتی است جواله ناره بیبیه - اما این هم اتباع
الاراد و ظل مخالف نیست تا با احوال جزا نیابد غفالت - بصورت اول بعض
اوقات آنهاست که می نفس متحقق گردید ناحت - و بصورت ثانی
چنانچه در دین مکیه بر آید و سخن - و اتباع هر دو نوع حادث آباء و نبط قومی

نیز مافع نیست - و باعث بر نخواهد شد - بلکه اتباع بحسن اعتقاد
 و خابت عشوع و خضوع بر نتایج سعادات و ارتقا قانت خودی
 ملاء اهل است - چنانچه شخصی نماز وقتی ترک کرد البته گناهکار و مجرم
 خواهد شد - و اگر آن ترک بغفایات یا نوم بعین آمده - و باز پادامی بقضا
 کوشید - ادای ذمه گردید - و گوئواب ادای وقتهم از وفوت شد - اما
 مجرم نگردید - و شخصی نماز بر حسب عادت خود خوانده باشد - گوهری
 الذمه از وجوب است - اما به نتایج ثواب دست رسی نیست -
 و اگر مجرد ریاء و نمایش صریح مقصود باشد - آن وقت ثواب بر کنار -
 بنوم مطیع بعد و نخواهد گشت - و مصداق محنت بر باد گناه لازم
 خواهد شد - پس قیاس اتباع نبی نیز به همین دقایق باید کرد - اللهم
 ارزقنی هذا الا اتباع بحسن الاعتقاد

بر تو پانزدهم

در بیان اقسام عبادت که بر وفق تحمل مفوض است

• بیت •

ما نبودیم و تقاضای نبرد • لطف ادنا گشته نامی شنود
 خداوند کریم ارفع شانه نظر بر طاقت و تحمل بند خویش اقسام
 عبادت را انا قاتنا ترجیح فرموده - تا مطیع آست آسبذ ممتاز
 بدان گردد - و نخواهد نفس خویش محظوظ بایمان آن باشد -
 چون نماز عیدین و نماز جمع - و حسب معاصیت و میامینت وقت بزرگان

خود را به عبادات مأمور بیدان نهیم مأمور فرموده - که سه وقت
و آهالی باطن آن نفس خود را ملائمت یافته بترقی ملأ اعلیٰ جا بک
تر آید - و موجب دعای رحمت و برکت ملائک شوند - و بزره آنان
جای یابد - و قال النبی صلی الله علیه و آله - لولا ان اشق علی امتی لا مردتهم
بالسواک من کل صلوٰة - و الله اعلم

پرتو شانزدهم

در بیان التصاق اعمال بر نفس و احصای آن

قوله تعالیٰ - وَكُلُّ إِنسَانٍ أَلْمِئَةٌ طَائِرَةٌ فِي صَفْعَةٍ - وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا - و قوله تعالیٰ - اقْرءْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ
الْيَوْمَ عَلِيًّا حَبِيبًا - و قال النبی صلی الله علیه و آله - وادی من ربه تبارک و
تعالیٰ اندامی اعمالکم احصیها علیکم ثم اوفیکم اباها فمن وجد خیرا
فلیحمد الله و من وجد غیر ذلك فلا یلو من الا نفسه - باید دانست
که هرگاه مطیع قصد کند بسوی اتیان کدای امری از نتایج قوت
ملک و ارتفاقات اخلاق را کسب نماید ملایکه مقررین مدیریت
به سرت تمام نمایند آن بسوی انجام آن کند - و نقطه سفید رسید
ایافته - که بکثر آن نقطه سفید قلب انسان صاف و معنفا گردید
آنانا تمیزی با نوار جلیبره القدس میگردد - تا کدای فتنه مادامت
السموات و الارض - و فردی در جایدن تواند • ع •
• • • • •

در خلاف آن با که از بند و عمل فلاحه هیچ سعادت بمقدور برسد و در نقطه آن سود بسینه اوستی افتد - و اگر از آب توبه و نماز است لطف قوتی را شست و شوند بد - یوما فیوما ترفی کنان خیاباب ظلماتی نور ایمانی را در میگیرد • بیت •

از بی زهر گناه اربشجوی • هست استغفار نریاک قوی
گفت حق کار ز عشق از من بطلب • کان طالب مر عفو را باشد عیب
و از هم روایت کسی آن نقطه سیاه و سفید ضروری نیست
که آن نقطه نباشد - به معنا قرآن را اگر جز آن جز آید و شود تا قرآن مکتوب
بجائی نخواهند دید - خیال این بران باید کرد - واللہ ولی التوفیق ،



پرتو هفدهم

در بیان باعث بنای تکلیف شرعی

بلید دانست که انبساط خاطر انسان به تحمل عمل بلاستتیب
شدن نمی تواند - به طبیعت خود بخود بلا در میمانی بسوی جنسی
جنسی نمی کند - البتہ برای این تحمل اسبابها است ضروری ،
اولاً - مزاج طبیعی انسانی تدبیر اصلاح خویش را خود بخود
جو بان است - چون طایع و ظمان جموع و ظلم طلب طعام و شراب
سبکند و منظم یعنی منقوت شویف به جماع شبان زن میگیرند - پس
سلطنت آرزو مند به شرف نان می شود و اکثر انسان بعدی
اقتیر شایسته با به سبکند - که از ان انبساط طبیعت آنان بسوی

زنان می شود - و بدان سبب از مونس زمان بجهت برپیش
 حاصل باشد - و بعضی مردم بغذای شدیداً فسیب میانی دارد -
 در آن بجناب و جمل و فصب سرد و طبیعتش حاصل می باشد -
 و همچنین بواجب شستی امر بر انسان چه پیر و جوان مختلف بصلاحت
 می گردد - و ازینجا است - که شارع نیز بر همان نهج در ایام پیام
 جوان را به ملائمت زنان رخصت نداده - و شیخ را تا بوسه
 مجاز داشته :

ثانیاً - عادت مالوف طبیعت - زیرا که مالوف عادت بکثرت
 ملائمت مالوف قلوب میگردد - چنانچه قاصدین با عادت مالوف فسق
 و فجور می باشد و بی باک از ملائمت - ازان است که اهل ایمان
 از بد و شعور طفلان غیر مکلف را عادت صوم و صلوٰه می کنند - که
 آینه آینه مالوف العاده گردند - و میان اکثر طبایع انسانی
 بدین سو یعنی سوی الفت بعادت می باشد :

ثالثاً - اینکه بعضی اوقات نفس ناپخته انسانی بباعث انس
 و محبت با طمانینت و فراغت و یا بباعث عزم بر که ای امر نماندیم از
 سر اوقات انوار ملک خاک بر سر افشان بدر حست بخصیض
 نکبت ظلمت که بهی سرگردان می باشد :

رابعاً - اینکه در بعضی نفس خسیس نفس مونس بیهیبه و وسواس
 شیطانی غالب و کار فرما می باشد - که گاهی بر راه خیر رفتن نمیدهد -
 ازان است که شارع ارفع شأنه تحمات تکلیف شرعی را
 بنا فرموده به تمییز رهنا شده - و بدین اسباب بر بلند گرانی :

« ایست فرموده - و الله اعلم بالصدق والصواب »

پرتو هیجدهم

در بیان اسباب مجازات

اسباب مجازات اگر چه کثیر است - و لیکن رجوع آن بر سه
اعمال است «

اولاً - نفس انسان را بقوت ملکی قوت احساس اخلاق
مکسوبه خود می باشد - که بدریافت ناملانست آن اخلاق مذمت
و حسرت و ناز و دردناکی بخودش حاصل می شود - و بسا اوقات
کیفیت آن بذریعه خواب یا بصر بملانست و نالت و خوف محسوس
میگردد - و بسا اوقات بالهامات ملائکه چون محسوسات دیگر
محسوس می شود «

ثانیاً - به عنایات ربانی و الطاف سبحانی نفس مطاع بر اعمال
و افعال خویش می شود چون علوم دیگر - و اکثر اوقات به تعالیم ملائکه یا
ببشارت نفس ناطقه کیفیت عمل و فعل خود معلوم میگردد - و این بهجت
و حسرت اسباب موجب مجازات است - و خداوند جلشانه بمکافات
آن مجازات نماید - و بترکیب این هر دو اصل حسب استعداد
نفس صورتهای عجیب پیدای می شود - چه بعضی نفوس اندک برای
ایشان صورت قبول است اقوی و ازکی - و برای بعضی دیگر اضعف
و اسعج - و از برای همین دو کیفیت قبول یا بالذور می انجامد یا آناً یا

بوقت میهود - هرگاه باشد که باعث غایت ضعف قوت ملکی نفس
 مثل بهائم میشود - و از غداره قوت ملکی در دنیا ک می گردد - یا آنکه
 در همان بوارق ملکیه در تیر جلا ییب بهی چنان مختفی می گردد که در انوار
 بآن نفس صورت قلمت پیدا میکند - و بدین دو مانع نفس باز
 می ماند از تکلف حکم قبول الی صین - و صورت قبول بالذکر صورت
 بست نمیگردد - بلکه بدان دو صورت صورت عذاب و ثواب و انعام
 شیاً فشیاً حاصل میگردد ،

ثالثاً - بیاعت اعمال و افعال و اخلاق نفس و بیاعت ثقلی ماده
 مجازات موقوف بر وقت می باشد - که بهنگام رسیدن وقت موعود
 جزا داده می شود - لقوله تعالی - إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ
 سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ - والله اعلم ،

پرتو نوزدهم

در بیان مجازات در حیات و بعد ممات

باید دانست - که در جزاء اعمال دنیا نصوص قاطعه و احادیث حاطعه
 منصوص و مکتوب است - که مخفی بر احد من الناس نیست - که قال الله
 تعالی در بیان جزاء اعمال دنیا - وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبْتُمْ
 أَنْفُسَكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ - هر نفس عبد مؤمن که مبتلا به تب و تاب و
 مصیبت میگردد البتة كفارة ذنوب نفس اوست - و چنانچه تیر اجر که
 از کوره آهنگر بر می آید - همچنان نفس مؤمن از مصیبت که اخته

پاک و سیرا بر می آید - لذت و نعم - ما من مسام یصیبه اذی من
 مرض فما سواه الا حظ الله به تبارک كما تحط الشجرة ورقها -
 چون این دانسته شد - باید دانست - که نفس مالکی را بر وزمی است - و
 کمونش در بیسویت بر نهج است پاک است - اما این پنجین بر روز گاهی
 از موت طبیعی حاصل می شود - چه آنوقت تغذی و بدل مایه کمال تأیدی
 با آنهاک بر بهی نمی کند - بلکه آنوقت احوال ظاری عالم قدس ساری
 می شود - و گاهی از موت اختیاری - چه قوت بهی نفس بر اغاث شاد و
 استدارت توجیه عالم قدس سفاک میگردد - و آن وقت بوارق
 مالکیه از رحمت مهربانه فروزان به نفس می شود - که ازان بهوصات
 فاطمه و اشراعات ساطعه حاصل نفس میگردد - و همین است
 مجازات حیات مؤمنین ،

و ضابطه مجازات خارجی آنست - که گاهی در دنیا تضعیف و
 تقابیل اموال و اسباب دنیوی میکند - چه رحمت باری مقتضی آن
 نیست که عبد مؤمن خویش را در دنیا بوفور اموال و اسباب
 دنیوی در معاصی گذارد - و ازینجا است که بیشتر اوقات نفس
 مؤمن را به تنگی میدارد - و قافر را به آسانی - گویند ظاهر تنگی گران
 و مشکل است - و لیکن ازان سهولت و آسانی ابدی مطمح
 نظر است - چه دوائی تلخ سریع الاثر در افع اخلاط فاسده است -
 و گاهی نفس مؤمن را در مجازات دنیوی نژاید مال و غیر ذلک
 بهواعث اعمال حسنه میدهد - آنهاهم فضل اوست - لقوله عم - الا ان
 البر سبب زیادة الرزق والفجور سبب نقصانه ،

و نفس مؤمن را غالباً خداوند کریم بر دوزخ جزا جزای نیک پدید خواهد داد -
 چه مؤمن محبوب قوم است - و صین ۴۰۰ یه محبوب آنچه ان شئی
 داده می شود که بدان استقامت باشد - از ان خداوند کریم نعمت
 ابدی خواهد داد - و کفار و منافق و مشرکین را غالباً مجازات
 افعال حسنه آنان بحیات میدهد ،

و گاهی بازاله اسباب دنیوی ایشان ، بعضی کفر کردار ایشان بایشان
 میرساند - و گاهی بر تضاعفت اسباب مناسب اعمال ایشان مجازات
 اعمال ایشان میکند بحیات - و گاهی بر حسب مصلحت و ذت پابند
 از بکار و آنهاک میکند - اما منشاءت پیرات رحمانی بدین دتیره جاری است -
 که کافران را بظواهر کتر آلامی میدهد - ولیکن دوزی مرتبه واحده جزای جمله اعمال
 ایشان خواهد داد - لقوله هم - آلا ان الفجار یعجل لهم الحسنات فی الدنیا
 لقوله تعالی - مَنفَرَعْ لَکُمْ اَیُّهَا التَّقْلَان - و گاه گاهی در بعض اقالیم غایب
 طاعت شیطان می شود - و اهل آن دیار چون بهائتم و شیاطین
 می شوند - در ان صورت نیز مجازات گاه گاهی موقوف بر وقت موعود
 می باشد - و گاه گاهی در دنیا مجازات داده میشود - چون تبدل صورت -
 و وقوع امراض - و تلف مال و عیال - لقوله تعالی - وَ مَا اُرْسَلْنَا فِی
 قَرِیْبَةٍ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا اَخَذْنَا اَھْلَهَا بِالْاَمَانَةِ وَالضَّرَءِ لَعَلَّهُمْ یَضُرَّوْنَ -
 واللہ اعلم بالصواب ،

پرتو بیستم

در بیان بزوائم - اعني نيکي و بدی

بیر بالکسر فرمان برداری کردن باشد - و اثم بزه کار شدن - انسان
افعالیکه از مقتضیات قوت ملکی باراده انقیاد ملا اعلی و اطاعت
ایزد پاک کرده باشد مجازات خیر آن در دنیا و آخرت می باید -
و ایان آن همه سنجیده کار پیمارا که نفس انسانی را بصلاحیت نام
می آرد - بر ناسند - و فعلیکه موجب انقیاد شیطان و تقویت قوت
بیمی باشد و مجازات شد در دنیا و آخرت باد اثن آن امر مرتکبان
آن را است - آن فعل را اثم ناسند - واللہ اعلم ،

پرتو بیست و یکم

در بیان اثم شرک با قسامه که بدترین اثم است

رو بروی غیر خدا ند کریم قیاماً و قعوداً و سجوداً بر نیت تعظیم
باقصی تذلل پیش آمدن را شرک میگویند - اصل اصول شرک
آنست که بطال و عظمت باری تعالی جل ذکرة را با رکبه فراموش
کرده التفات بسوی غیر خدا ند کریم نماید - و قاطبه التفات
بسوی او تعالی ارفع شأله ندارد - و گویند بعد از آن قاطعه متحقق
شود که سامله وجود کائنات منضم الی الباری است تا هم باقتضای